

کاشانه

ویژه نامه هفتگی سبک زندگی و خانواده روز نامه جوان



پنج‌شنبه ۱۳ بهمن ۱۴۰۱ - ۱۱ رجب ۱۴۴۴

از این افراد دور بمانیم

دروغگوی کم‌حافظه و پر دردرس!

■ یک حقیقت تلخ می‌آرزد به صدها دروغ‌شیرین: دروغ ادعای باطلی است که عمداً به عنوان حقیقت بیان می‌شود. اصولاً می‌گویند دروغ، دروغ می‌آورد، یعنی فرد یک دروغ که می‌گوید باید به اجبار تا انتهای آن موضوع برای مخاطب دروغ‌سر هم کند. هیچ انسانی فطرّاً صاحب ویژگی‌های آسیب‌زا نیست بلکه به صورت اکتسابی از محیط خود، یعنی اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، یاد می‌گیرد. شاید تا به حال از دیگران دروغ‌های بسیاری شنیده باشید که گاه متوجه آن شده باشید اما در عوض شاید بارها از آن بی‌خبر بوده‌اید. کسی که دروغ می‌گوید فریبده انسان و زندگی انسان است. افراد دروغگو با این خوی ناپسند رشد کرده و آن‌خو را تبدیل به یک عادت اشتباه می‌کنند، به طوری که فتره‌رفته دروغ‌کل شخصیت‌شان را پوشش می‌دهد...

واگویه آنانی که پدران‌شان آسمانی شده‌اند

بی حساب قدر پشت و پناه‌تان را بدانید

اگر امروز با پدرتان صحبت کرده و از سلامت او مطمئن شده‌اید شما انسان خوشبختی هستید که شاید از میزان آن بی‌اطلاع باشید

حجت‌الاسلام علیرضا فرهنگ کارشناس مذهبی:

آینده‌زندگی دختر در گرو رفتار امروز پدر است

یک روانشناس در گفت‌وگو با «جوان»:

پدرها نقش خود را به مادران واگذار نکنند

«پدر» بزرگ‌ترین مربی بی‌مزد و منت

■ پدر تنها کسی است که می‌توان بر قامت استوارش و بر اقتدار گرانبقدرش تکیه کرد و زندگی را معنا کرد. پدر تنها کسی است که دعایش، ندایش، اشک‌های تنهایی‌اش بدرقه زندگی فرزندان است. پدر تنها کسی است که می‌تواند گره‌گشای مشکلات پیچیده فرزندان و کانون زندگی باشد. جایگاه پدر به قدری مقدس است که خدا آن مقام را حریم امن خود و به تعبیر امروز خط قرمز زندگی هر انسانی قرار داده است. خدایی که فرموده: **إِنَّمَا يَنْتَفَعُ مِنْكَ الْكَبِيرُ أَحَدُهُمَا** وَ **كُلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفَ وَلَا تَنْهَرْهُمَا**؛ وقتی پدر و مادر نزد شما به پیری رسیدند، مواظب باشید کمترین کار یا حرفی که باعث رنجش آن مقام الهی بشود، از شما سر نزد، مبادا آنان را آزار بدهید



روایت‌هایی از سیره امام خمینی(ره)

مهربان‌ترین همسر، دلسوزترین پدر



■ **سوگ‌فرزند و صبر جمیل**
هنگامی که آقا مصطفی شهید شدند، تحمل این مصیبت برای امام خیلی سخت و دشوار بود؛ زیرا احاج آقامصطفی نه تنها یک پسر که شاگردی ممتاز برای استاد خود و امیدی برای آینده اسلام بود. امام می‌فرمودند: نمره عمر علمی من بود. او از اول شاگرد امام بوده و آنچه که پدر گفته، ایشان فرارفته بود. حاصل علوم پدر شده بود. از این رو امام خیلی به آقا مصطفی علاقه‌مند بود. با این همه وقتی ایشان از دنیا رفتند، اسام فرمودند: خدا نعمتی داد و امروز پس گرفت و باید بر خواسته خدایاری بود.

او فقط پدر انقلاب نبود، فقط پدر رزمندگان و فرزندانش بدرقه زندگی فرزندان نبود. با آن همه بزرگی و عظمت، با آن همه مشغله و مسئولیت، نمونه و الگوی واقعی یک همسر مهربان و یک

پدر دلسوز برای فرزندان و نوه‌هایش بود. مرور سیره و رفتار آن بزرگ‌مرد، گوشه‌ای از شکوه هسری و پدری او را روایت می‌کند. رهبر عظیم‌الشان که در جایگاه یک پدر بزرگ، پسان مولایش رسول اکرم(ص) در مواجهه با نوه‌اش علی(ع)، رفتاری به تمام معنا پدرانه نشان می‌دهد و برای همسر، قلب مهر‌پاشن به تمامی می‌تپد. آنچه می‌خوانید برش‌های از کتاب یک ساغر از هزار: سیری در عرفان امام خمینی(ره) است که به مناسبت میلاد مولا امیرالمومنین(ع) و روز پدر تقدیم شما می‌شود.

■ **خوشا به حال پدران شهدا**

امام علاقه خاصی به فرزندان شهدا داشتند، وقتی آنها را در تلویزیون می‌دیدند، می‌گفتند: خوشا به حال پدران‌شان، که راه صا ساله را یک‌شبه طی کردند. معلوم نیست ما چطور خواهیم مرد.

نیره ساری

روزی مردی قصد سفر کرد و می‌خواست پولش را به شخص امتداری بدهد. پیش قاضی شهر رفت و به او گفت: به مسافرت می‌روم، می‌خواهم پولم را نزد تو به امانت بگذارم و پس از برگشت از تو پس بگیرم. قاضی گفت: اشکالی ندارد پولت را در آن صندوق بگذار. مرد همین کار را کرد. وقتی از سفر برگشت، پیش قاضی رفت و امانت را از وی خواست. قاضی به او گفت: من تو را نمی‌شناسم. مرد عموگین شد و به سوی حاکم شهر رفت و قضیه را برای او شرح داد، پس حاکم گفت: فردا قاضی نزد من خواهد آمد و وقتی که در حال صحبت هستیم تو وارد شو و امانت را بگیر.

روز بعد وقتی که قاضی نزد حاکم آمد، حاکم به او گفت: من در همین ماه به حج سفر خواهم کرد و می‌خواهم امور سرزمین را به تو بدهم چون من از تو چیزی جز امتداری ندیدم.

در این وقت صاحب امانت داخل شد و به آنها سلام کرد و گفت: ای قاضی من نزد تو امانتی دارم. پولم را نزد تو گذاشتم. قاضی گفت: این کلید صندوق است. پولت را بردار و برو.

بعد از گذشت دو روز قاضی نزد حاکم رفت تا درباره آن موضوع با هم صحبت کنند. پس حاکم گفت: ای قاضی امانت آن مرد

در کوی نیکانمان

نزد او بمیر تا بر تو تجلی کند

هوا تاریک شده است اما من هنوز شسته نشدم.ام، مُرده شور تا می‌خواهد مرا بشوید می‌گویم نه! نه! مرا این طور بشور یا آن طور. هی به مُرده شور امر و نهی می‌کنم و می‌خواهم طریق درست شستن را به او یاد بدهم. مُرده شور حاج و واج به من نگاه می‌کند که بسم‌الله! این دیگر چه مُرده‌ای است، از کی تا حالا مُرده به مُرده شور درس شستن

یاد می‌دهد؟

خدا با مُرده‌ها گرم می‌گیرد و با مُرده‌ها معامله می‌کند. با زنده‌ها سرد است و زنده‌ها هم با او سرد.

از خدا غیر خدا را خواستن /ظنّ افزونیست و کلی کاستن زنده‌ها آن قدر سرند که همیشه از خدا غیر خدا را بخواهند و در همان موج دوزخی خواستن‌ها، سرد و منجمد و بی‌روح تلو تلو می‌کنند و نام آن جان‌کندن‌ها را زندگی می‌گذارند اما چشم مُرده‌ها ناگهان وسط بازی به حق باز شده، با تشر و تندری رفته‌اند توپ‌شان را از خانه همسایه بگیرند، درّی زده‌اند، با دختری زیباروی در روی شده، همان جا غش کرده و افتاده‌اند.

من ماهی بزمای هستم، دستی می‌خواهد مرا از میانه بُنگ، از وسط آن تنگنای بیرون بکشد و آسودم کند اما من به خیال خود زیر کی می‌کنم و هر بار از زیر دست او در می‌روم به زاویه‌ای تاریک در دیروز تا فردا و حبله‌گرانه به خود می‌بالم که ببین! ببین که مرا در آن گوشه تاریک ندید. نهنگ‌ها صید او شدند اما من هنوز جنب‌وجوش می‌کنم و شکار او نشده‌ام.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ/ایشان خدا و مؤمنان را می‌فریبند، و نمی‌دانند که تنها خود را فریب می‌دهند.

حبله کرد انسان و حبلش دام بود /آنکه جان پنداشت خون آشام بود

مُرده شور هر لحظه بالای سر تو ایستاده و تو می‌گویی من زنده به طاعت و هنر و علم و تقوای خود هستم، ستون و متکا و دست و پای من همین هاست و آن قدر دست و پای‌می‌زنی تا غروب آفتاب فرا برسد.

مولانا در فیه مافیه می‌گوید: «پیش او دو آن‌ا نمی‌گنجد. تو آن‌ا می‌گویی و او آن‌ا. یا تو بمیر پیش او، یا او پیش تو بمیرد، تا دُوی نماند. اما آنکه او بمیرد امکان ندارد، نه در خارج و نه در ذهن. که: وَ هُوَ الْخَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ. او را آن لطف هست که اگر ممکن بودی برای تو بمردی، تا دُوی بر خاستی. اکنون چون مُردن او ممکن نیست، تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دُوی بر خیزد.»



هیچ حذف‌شده‌ای تاکنون

حذف کنندگان شما شکست نداده‌است

دوستان عزیز!

لطفاً در فضای مجازی از من دفاع نکنید

علی را نیازارد.

پیرمردی که به گل‌ها می‌رسید، تمام تیغ‌های آن ساقه را از بالا تا پایین زد. ایشان زد. دیدند، با تأثر گفتند: چرا این‌طور کرده، این آقا همه را زده؟ من فقط آن تیغ‌های پایین شاخه‌ها را گفتم بزند، چرا به این گل آسیب رساند؟

■ **محبت همسرانه**

یک روز خانم برای ملاقات امام به بیمارستان آمدند. آقا چون می‌دانستند که خانم کمر درد دارند، فرمودند: خانم، اتاق شما پله دارد، نباید تا اینجا می‌آمدید، کمرتان درد می‌گیرد. خانم گفتند: من دوست دارم پیام شما را ببینم. امام فرمودند: عیبی ندار، در من هم دوست دارم، ولی نگران حال شما هستم، شما کمرتان درد می‌کند، نیابید. امام همان طور که خوابیده بودند، یک صندلی نشان دادند به خانم و فرمودند: بنشینید. احترامی که همیشه برای خانم قائل بودند، تا همان لحظات آخر هم همان احترام برقرار بود. امام هیچ وقت دستور انجام کاری را به همسرشان نمی‌دادند. خانم می‌گویند: امام وقتی یک دکمه پیراهنشان می‌افتاد، نمی‌گفتند خودت بدوز بلکه می‌گفتند بگویند بدوزند. یا احیاناً اگر روز بعد دوخته نشده بود، نمی‌گفتند چرا ندوختید، می‌گفتند: کسی نبود بدوزد؟

■ **تقسیم‌کار با همسر**
خانم (همسر امام) تعریف می‌کردند که چون بچه‌هایشان شش‌ها خیلی گریه می‌کردند و تا صبح بیدار می‌ماندند؛ امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلاً دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می‌کردند و خانم می‌خوابیدند و دو ساعت خود می‌خوابیدند و خانم، بچه‌ها را نگهداری می‌کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه‌ها اختصاص می‌دادند تا کمک خانم در تربیت بچه‌ها باشند.

■ **عظوفت پدرانه**

گاهی علی به آقا می‌گفت: گاهی کارهایی می‌کرد که اصلاً مناسب نبود. حتی ممکن بود برای آقا ایجاد ناراحتی کند، ولی آقا با کمال خوشرویی می‌گفتند: مسئله‌ای نیست، بچه را آزاد بگذارید.

گاهی علی به آقا می‌گفت: شما بنشینید من شما را حمام کنم. آن وقت ایشان می‌نشستند و علی سر و صورت ایشان را می‌شست و دستش را به دیوار می‌کشید که مثلاً صابون است، بعد به سر و صورت آقا می‌مالید. یک روز که با امام مشغول قدم زدن بودم، ایشان در مقابل یک سلاقه گل ایستادند و گفتند: علی که می‌آید دستش را به این گل بزند، تیغ دستش را می‌برد، سر این تیغ را شما بُئِردی، که نرم باشد و تیغ، دست



خداوند متعال، شما را امر کرده است که امانات را به صاحبان بر گردانید. همچنین که می‌فرمایند: خیانت در امانت، گناه بزرگی محسوب می‌شود. (سوره انفال آیه ۲۷) ایشان در بیان نکات اخلاقی خود معتقد است: ملاک سنجش ارزش یک جامعه به امتداری است، چنانچه امام صادق(ع) می‌فرماید: به طول دادن رکوع و سجود نگاه نکنید که این‌ها چیزهایی است که به آن عادت کرده‌اید و اگر تر کش کنید، به وحشت می‌افتید. بلکه به راست گفتن و ادای امانت، نگاه کنید.

این استاد اخلاق امتداری را علامت کمال دین‌داری می‌داند و به فرموده حضرت امیر(ع) اشاره دارد که «کسی که امتداری

می‌کند دین‌داری‌اش را کامل کرده است.»

افزون بر این، امتداری علامت تشیع است، چنانچه امام صادق(ع) می‌فرماید: هر کسی که از شیعیان ماست باید به ما اقتدا کند و ما را اسوه خودش قرار بدهد. چون شأن ما، پارسایی و تلاش بر صراط است چنانچه حضرت رسول(ص) فرمودند: از لغزش بر پل صراط دو چیز انسان را نجات می‌دهد؛ صله

رحم و رد امانت. استاد علوی به نکات مهمی در بر شمردن مصادیق امانت اشاره کرده و ۱۲ مورد را بیان می‌کند که در ادامه می‌خوانید:

– قرآن و اهلیت به عنوان امانت‌های پیامبر اکرم(ص) – ولایت حضرت حق (سوره احزاب آیه ۷۲) – تکالیف الهی – حقیقت انسانی (سوره اسراء آیه ۳۶) – علم و دانش، – عمر و جوانی، – همسران، – مال و ثروت، – مجالس گفت‌وگو، – اسرار مردم، – بیت المال، منابع انسانی، منابع طبیعی و حکومت